

معضل سازمان یابی، معضل سیاست چپ در تنگنا

مقدمه

تلاش‌های سازمان‌گرانه در جنبش کارگری ایران در سال‌های اخیر تا کنون به تحول قابل توجهی در زمینه‌ی سازمان‌یابی کارگری منجر نشده، اما لاقفل در محدوده‌ی مباحث و طرح شدن معضلاتی که پرداختن به آن‌ها بی‌هیچ تردیدی دانش طبقاتی و اجتماعی کارگران را گسترش خواهد داد، دستاوردهایی داشته است. بازبینی و بررسی روتین تجارب (موفق یا غیر موفق) یکی از عرصه‌هایی است که مطلقاً کم‌اهمیت‌تر از خود آن فعالیت‌ها نیست. تنها از طریق این بازبینی‌ها و تحلیل‌هاست که می‌توان به سنجشی واقع‌بینانه از شرایط موجود دست یافت. تحت همین عنوان، در شماره‌ی پیشین نشریه‌ی «نگاه»، به تحركات دوره‌ی اخیر در رابطه با سازمان‌یابی کارگری از زاویه‌ی چند مولفه‌ای که می‌توانست شاخص تثبیت یک موقعیت جدید در جنبش کارگری باشد، پرداخته شد. در این شماره، غرض پرداختن به مساله از زاویه‌ی تاثیر و عمل کرد گفتمان غالب بر تفکر و عمل چپ موجود است.

طرح بحث

تحركات چند ساله‌ی اخیر برای سازمان‌یابی کارگری، شور و شوقی گسترده را برانگیختند مبنی بر این که جنبش کارگری به عنوان ستون تحولات بنیادی در جامعه به تحرک درآمده است، تا جای خود را و نیروی خود را در جامعه قابل رویت کند. دو کمیته (۱) با فاصله‌های زمانی کم تشکیل

شدند و بعد از قریب سه سال مجادلات فراوان، پیش از آن که بتوانند منشاء یک حرکت اجتماعی شوند، از درون متوقف شدند.

محرومیت از حق تشکل در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری نظیر ایران، ناشی از عوامل متعددی است و وجود اختناق و حکومت‌های دیکتاتوری تنها یکی از آن‌هاست. در توضیح علل فقدان تشکل‌های کارگری علاوه بر اختناق و خطر سرکوب و زندان باید به طور قطع از فقر و بیکاری، جنگ و نابسامانی‌های اجتماعی، تغییر ساختار طبقه‌ی کارگر و بالا رفتن ثقل کارگران با پیشینه‌ی روستایی در صفوفش، هم چنین سنت‌های سیاسی موثر در جامعه‌ی ایران و... هم سخن گفت. تحلیلی که به تاثیرات مجموعه‌ی این فاکتورها توجه نکند و به نحو اغراق شده‌ای یک وجه را عامل همه‌ی این مسایل بداند، به طور قطع نمی‌تواند کمکی به شکل گرفتن یک گفتمان پیشرو در این زمینه بکند. کارگران ایران از حق تشکل محرومند، اما تاکید یک جانبه و اغراق شده بر نقش خفقان و دیکتاتوری در این زمینه نه فقط واقعی نیست، بلکه پرده‌ی ساتری است بر تشخیص معضلات موجود و در نظر نگرفتن و نشناختن وزن هر کدام از فاکتورهای دخیل در تعریف این پروبلماتیک تاریخی. یکی از این معضلات به طور قطع میزان آگاهی طبقاتی، نقش گفتمان‌های سیاسی مسلط و هم چنین نحوه‌ی رویکرد به مبارزات کارگری است.

مختصات سیاسی جنبش کارگری در هر

کشوری بی‌تردید متاثر است از تاریخ تکوین مناسبات کاپیتالیستی در آن جامعه، و تاریخ سنت‌های سیاسی و حتا مولفه‌های فرهنگی شکل دهنده به ارزش‌های اجتماعی در جامعه‌ی مورد بحث. در ایران تحت تاثیر روندهای بین‌المللی، افکار و رویکرد سوسیالیستی و تجسم آن در سازمان‌ها و احزاب سیاسی بر پروسه‌ی شکل‌گیری و تکوین طبقه‌ی کارگر پیشی گرفت و منجر به تشکیل سازمان‌ها و احزاب سوسیالیستی در طول تاریخ ایران شد که عموماً رسالت خود را تبدیل شدن به حزب و نماینده‌ی این طبقه دیدند. (۲) برای این چپ، جنبش کارگری موجودی خارجی بوده است، موضوع کار بوده است، زمینی بکر بوده است، صفحه‌ی سفیدی که می‌شود بر آن هر چه نوشت! این البته موضوعی منحصر به سوسیالیسم ایران نیست و پدیده‌ای است که لاقفل برای دوره‌ی بسیار طولانی‌ای در سطح جهان مشخصه و کاراکتر جنبش چپ بوده است. بررسی دلایل تاریخی و سیاسی و طبقاتی این پدیده مهم است، ولی نه در این نوشته می‌گنجد و نه نگارنده این سطور ادعای پاسخ به آن را دارد. در عین حال روشن است که نداشتن پاسخ به مساله‌ای در یک مقیاس بسیار بزرگ، به هیچ وجه مانع تلاش برای پرداختن به مساله در یک مقیاس کوچک‌تر نیست. یک راه بررسی سوسیالیسم ایران به طور قطع بررسی گفتمان غالب بر آن و تاثیرات این گفتمان بر پراتیک مبارزاتی است. این انتخاب البته خالی از کم و کاستی نیست، به این دلیل

مدرن غربی را طی نکرده و نمی‌کرد. وجه مشخصه‌ی زیست سیاسی بورژوازی ایران، خلاصی از یوغ «هزار فامیل» و حسرت‌رهایی از نقش امپریالیست‌ها در شکل دادن به معادلات سیاسی، اقتصادی و نظامی حاکمیت در ایران بود. بورژوازی نوپای ایران در تقابل با اختناق گسترده‌ی این دوره، نقشی بیش از غرولند «مدنی» و یا در رادیکال‌ترین حالت، شورش‌های ارتجاعی اسلامی (وقایع خرداد ۱۳۴۲) نداشت. و به این ترتیب، تحرک سیاسی موثر در این دوره توسط موتورهای کوچکی نمایندگی شد که بنا بود موتور بزرگ - یعنی مردم زحمت‌کش - را به میدان آورند. در این رویکرد، عده‌ای مبارز جان بر کف به نام مردم و طبقه‌ی کارگر به مثابه موتور کوچک عمل می‌کردند، تا موتور بزرگ آماده‌ی حضور در میدان شود. (۳) گر چه رد مشی چریکی پیش از انقلاب ۱۳۵۷ آغاز شده بود، اما با انقلاب از آن جا که موتور بزرگ خود به میدان آمده بود، این رویکرد در مبارزه‌ی سیاسی دیگر موضوعیتی نداشت. جریان فدایی بزرگ‌ترین و گسترده‌ترین بخش این خط بود که نه فقط این مشی را در عمل کنار گذاشت، بلکه به فاصله‌ی کمی بعد از انقلاب ۵۷ در جریان تعیین خط مشی خود در تقابل با حکومت اسلامی با دادن یک انشعاب بزرگ و تبدیل شدن به اقلیت و اکثریت فدایی، این پروسه را برگشت‌ناپذیر کرد. در چنین رویکردی به مبارزه، مبارزین جان بر کف می‌بایست در مقابل دیکتاتوری‌ها را تا دندان مسلح، حکم‌کنانی را می‌داشتند که چکیده‌ی آمال و آرزوهای انسانی و بر حق مردمی شریف‌اند. مردمی که تنها خطای‌شان، تولد در مملکتی بود که بورژوازی معمم و مکلا‌ی نالایقش نتوانسته بود پیش‌تر هم پای هم قطارانش پروسه‌ی انتقال از جامعه‌ی پیشامدرن به مدرن را به سرانجام رساند. سیر تکامل جامعه‌ی سرمایه‌داری در غرب (مهد مدرنیزاسیون)، منجر به برسمیت شناختن برخی حقوق اجتماعی و سیاسی و دمکراتیک شده بود که فشار مبارزه‌ی برابری طلبانه را مستقیماً از جان برداشته و بر یک پروسه‌ی عمل اجتماعی می‌گذاشت. اما این سیر تکامل، نسخه‌ای نبود که کسانی نوشته باشند و دیگرانی با به چنگ آوردن و کپی‌کردنش به سادگی اجرایش کنند. قانون دیگر تکامل جامعه‌ی کاپیتالیستی که با خطی نامرئی بر تمام نسخه‌های پیچیده



شدند. از نظر سیاسی، جامعه‌ی ایران در این دوره شاهد تحولات گسترده‌ای بود که پس از انقلاب مشروطه رسالت استقرار جامعه‌ی مدرن کاپیتالیستی را بر عهده داشت. مدرنیزاسیون، در معنای وسیع کلمه، از جمله وجود ساختارهایی را در جامعه ایجاد می‌کند که کاملاً با ساختارهای موجود جامعه‌ی سنتی متفاوت است. عروج و شکل‌گیری احزاب سیاسی و نهادهای مدنی به طور قطع یکی از این‌هاست. به این معنا می‌توان شکل‌گیری این دو حزب را نشانه‌هایی از استقرار جامعه‌ی مدرن در ایران دید. اما در عین حال در کشوری مثل ایران ما با نوعی از مناسبات سرمایه‌داری مواجه هستیم که هست و نیست و بقای خود را مدیون وجود استبداد و دیکتاتوری گسترده‌ای است که لازمه‌ی وجود و بقای حرکت سرمایه‌داری در چنین جوامعی است. به این ترتیب، استقرار جامعه‌ی مدرن در جوامعی نظیر ایران مطلقاً همه‌ی قانون‌مندی‌های کلاسیک گذار به جامعه‌ی مدرن را ندارد. با این حال، شکل‌گیری دو حزب نام‌برده و درگیر شدن هر دوی آن‌ها در سازمان‌یابی کارگری به طور قطع نشانه‌های آشکاری از استقرار مناسبات مدرن کاپیتالیستی در سطح سیاست در ایران بودند. دوران طفولیت پر مرارت جامعه‌ی مدرن ایران با کودتا، سرکوب، اختناق دهه‌ی سی شمس‌ی و اصلاحات ارضی در اوایل دهه‌ی چهل پشت سر گذاشته شد. و اولین بارقه‌های تحرک سیاسی در تقابل با استبداد حاکم از درون تحرکات چریکی آغاز شد. تکوین طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران نیز به هیچ وجه راه کلاسیک و آزموده شده در جوامع

که این تنها مولفه‌ای نیست که می‌تواند در چنین بررسی‌ای مورد توجه قرار گیرد و طبعاً یک تحلیل همه‌جانبه باید بتواند تصویر همه‌جانبه‌تری از معضلات پیش روی این چپ را مورد مذاقه قرار دهد. با این حال نکته‌ای که انتخاب چنین زاویه‌ای را در بحث معتبر می‌کند، این است که گفتمان غالب بر چپ شاخص مناسبی است برای تشخیص خودآگاه این جنبش، مستقل از این که فعالانش مستقیماً در کارخانه‌ها درگیر مبارزه‌ی طبقاتی هستند و یا در خارج از میدان کلاسیک تقابل کار و سرمایه در این مبارزه شریک‌اند. با این تعاریف، قصد این نوشته مروری است بر عمل کرد گفتمان غالب بر چپ موجود در زمینه‌ی سازمان‌یابی کارگری در دوره‌ی اخیر.

گفتمان غالب بر چپ موجود

در بررسی مختصات جنبش سوسیالیستی، تفکیک‌های سازمانی و غیر سازمانی نه منطقی است، نه واقع‌بینانه است و نه پیش‌برنده. به این معنا، اگر از معضلات و گره‌گاه‌های عمل و تفکر سیاسی و طبقاتی چپ حرف می‌زنیم، بی‌تردید بدون در نظر گرفتن چنین تعلقاتی است.

شکل‌گیری سوسیالیسم ایران متأثر از مولفه‌های بین‌المللی بر شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر پیشی‌گرفت. به این معنا که پیش از آن که طبقه‌ی کارگر ایران بتواند شناختی از موقعیت و توان اجتماعی و طبقاتی خود بیابد، احزابی فی‌الحال به نام این طبقه ساخته شده و مشغول کار بودند. مشخصاً حزب توده و حزب کمونیست ایران (سلطان زاده)، دو حزبی بودند که در این دوره ساخته

شده‌ی تا کنونی مهمور بوده، این است که برای گسترش مناسبات سرمایه داری در جهان، بخشی از این جهان باید بتواند عرصه‌ی تاخت و تاز دیکتاتورهای باشد که به زور سرکوب و کشتار امکان بهره کشی از نیروی کار ارزان و بی حقوق خود را برای بورژوازی فراهم می‌کنند.

با انقلاب ۵۷، مشی چریکی و رویکرد قهرمان پرورانه فاقد موضوعیت شد. اما هسته‌ی اصلی این تفکر به شکل دیگری به حیات خود ادامه داد. سازمان‌ها و احزاب محصول این دوره عمدتاً در نقد مشی چریکی و التزام به مشی سیاسی شکل گرفتند. وجه مشخصه این چپ سیاسی کار پرداختن به هویت یابی نظری در تمایز با جریانات پیشین در سوسیالیسم ایران بود که عملاً رویکردی نخبه گرایانه را در خود مستتر داشت. در نتیجه، شکل‌گیری و حیات این چپ نیز علی‌رغم آمال و آرزوهای هم‌چنان در خارج از بستر زندگی و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر و بیگانه با سنت‌ها و مبارزات آن بود. و به این ترتیب، قلم‌ها همان فونکسیون جان را یافتند. با این تفاوت که جان را همه داشتند، ولی نه قلم را!

تلاش‌های این دوره برای تأمین شفافیت نظری توانست تا حدودی به سلطه مقولات فکری جناح چپ جبهه‌ی ملی بر سوسیالیسم ایران خاتمه دهد، اما هرگز نتوانست منجر به گسستی قطعی از آرمان‌های طبقات دیگر بشود. در هر صورت، این سمت‌گیری، آن بستر اصلی‌ای شد که چپ محصول انقلاب ۵۷ را در خود پروراند و با تولید احزاب و سازمان‌های متعددی - مشخصاً بر بستر خط سه - به بار نشست. گفتنی است که گرچه شیفت از مشی چریکی به مشی سیاسی در نحوه‌ی شکل‌گیری سازمان‌ها و احزاب چپ تأثیر روشنی داشت، اما از لحاظ رویکرد به مبارزه‌ی طبقاتی، نقش و جایگاه طبقه‌ی کارگر و مشخصاً در تمایل به مبارزه‌ی توده‌ای، رابطه با طبقه‌ی حاکم و دولت، تفاوت برجسته‌ای میان این دو موجود نبود. نتیجه این که چرخش به اصالت نظر نه توانست به تعلق این احزاب و سازمان‌ها به جناح چپ بورژوازی ایران خاتمه دهد و نه راهی برای گسترش توده‌ای بگشاید. (۴)

و این تقریباً در تمام شاخه‌های این چپ پذیرفته شده است که علی‌رغم تاریخی پر از فداکاری و مقاومت، اما نقش و تأثیر به سزایی بر زیست طبقه‌ی کارگر نداشته‌اند.

فعالیت سیاسی و خصوصاً نوع متشکل آن در کشوری که نه فقط حق آزادی بیان و تشکل به رسمیت شناخته نمی‌شود، بلکه جان آدمی زاد را حراج کرده‌اند؛ دشواری‌ها و مشقات ویژه‌ی خود را دارد و این صفحات تاریخ را کسی فراموش نخواهد کرد. با این حال، مسأله‌ی مهم‌تر نه سرنوشت احزاب سیاسی شکل گرفته در سنت‌های مختلف، بلکه فضای غالب بر فعالیت سوسیالیسم ایران است که مستقل از تعلقات سازمانی و خطی، در یک دهه‌ی اخیر به چالش‌هایی حیاتی کشیده شد.

ختم جنگ ایران و عراق که به موازات تحولات جهانی بزرگ‌تری اتفاق افتاد (سقوط بلوک شرق و غلبه‌ی سیاست نئولیبرالی)، سرآغاز دور جدیدی در صف بندی‌های سیاسی در جامعه‌ی ایران بود و عروج جنبش اصلاحات، تبارز معین آن. این تحرک در سطح ایدئولوژیک منشاء برآمد یک پروتستانسیسم اسلامی شد. خاصیت پروتستانسیسم اسلامی - با تکیه بر فضای بعد از دهه‌ی هشتاد میلادی مبتنی بر شکست دولت‌ها و سیستم‌های ایدئولوژیک - قرار بود این باشد که بدون این که نقش مذهب در حاکمیت را زیر سؤال ببرد، به تلطیف و مدرن کردن و روز کردن جنبه‌های زمخت آن خصوصاً در حیطه‌ی دخالت در زندگی خصوصی و تعریف حقوق فردی بپردازد. چنین تحولی مادام که در حیطه‌ی اندیشه و تفکر محصور باقی می‌ماند، طبعاً نمی‌توانست تأثیر به سزایی بر زندگی جامعه داشته باشد. و حتا اگر محرک غور و تفحص‌های فلسفی و تئوریک برخی پیش‌قراولان این حرکت، تزکیه‌ی نفس و یا دفاع از مبانی عادلانه‌ی عقیدتی‌شان بود؛ اما به طور واقعی این تلاش می‌بایست بازتاب سیاسی‌ای می‌داشت، تا صرفاً در حیره‌های حوزه‌های علمیه و مدارس تعلیم شریعت محصور نماند. این دوره‌ی تاریخی (از اوایل دهه‌ی هشتاد میلادی) ملزومات سیاسی لازم برای ارتقای چنین تحرکی در حوزه‌ی اندیشه به یک حرکت سیاسی را هم فراهم کرده بود. جشن پایان کمونیسم تقریباً در همه جا با تعارف شیرینی دموکراسی و جامعه‌ی مدنی و توسعه‌ی سیاسی، به ویژه در جوامعی نظیر ایران، هم راه بود. پارادایم سنت و مدرنیته در درون متفکران و روشن‌فکران بورژوازی ایران در شکل پروتستانسیسم اسلامی بر آن بود، تا در سطح سیاست و با عروج جنبش

اصلاحات دست به کار تغییراتی در ساختار حکومت شود که راه را برای تحولی بزرگ‌تر در حیطه‌ی اقتصاد هموار کند.

در سطح اقتصادی هم زمینه‌های این تحول اساساً ریشه در همان تغییرات جهانی پیش گفته داشت. بحران اقتصادی جهان سرمایه از اواسط دهه‌ی هفتاد میلادی با تحولات عظیم تکنولوژیک، با تغییرات بنیادی در سازمان کار (تغییر از فوردیسم به پسافوردیسم)، و نیاز به بازارهای جدید سرمایه‌گذاری و هم‌چنین بیکاری میلیونی، سرآغاز دور نوینی شد. این تحول گسترده به کشورهای بزرگ صنعتی محصور نماند و به سرعت اشکال ویژه‌ی خود را در کشورهای پیرامونی یا توسعه نیافته نیز پیدا کرد. هم‌زمانی این تحول با خاتمه‌ی جنگ ایران و عراق و شیفت کردن بورژوازی ایران به سر و سامان دادن به معضل اقتصاد در جامعه‌ای که بیش از یک دهه با سرکوب‌های خونین بعد از انقلاب و ویرانی و تخریب و نابسامانی‌های جنگ دست به گریبان بود، برای بورژوازی ایران راه‌های جدیدی را باز کرد. این راه‌ها فی‌الحال در برنامه‌های اقتصادی نهادهای بین‌المللی و حمایت گسترده‌ی آن‌ها به اشکال مختلف از تشویق به سرمایه‌گذاری و رفع موانع سرمایه‌گذاری خارجی و یا تولید پیوستن به سازمان تجارت جهانی فرموله شده و مهیا بود. بورژوازی ایران برای قرار گرفتن بر این بستر جدید، نیاز به تغییراتی در ساختارهای حکومتی خود داشت. تحولات ایدئولوژیک و سیاسی‌ای که پیش‌تر گفته شد، کارکرد مشخص خود را در این راستا یافتند. و این مجموعه‌ی منسجم تماماً شرایط جدیدی را برای هر دو طبقه‌ی اصلی در ایران فراهم کرد. احزاب و سازمان‌های متناسب به طبقات اصلی جامعه باید بر متن شرایط جدید به بازبینی سیاست‌های خود می‌نشستند. بورژوازی ایران در یک مقیاس کلی و البته با پشتوانه‌ی جهانی‌اش به سرعت سمت و سوی خود را روشن کرد و برای جلب حمایت از آن کارزاری گسترده در عرصه‌های ایدئولوژیک و سیاسی را سازمان داد، تا با همت آن بتواند بر سمت و سوی شکل‌گیری و حرکت دیگر نیروهای سیاسی، جنبش‌های اجتماعی و شکل‌گیری نهادهای مدنی تأثیر بگذارد.

در جبهه‌ی سوسیالیسم ایران، اما چنین نشد. مشهودترین پاسخ چپ به وضعیت موجود،

انشعابات پی در پی بود که در تحلیل نهایی ناشی از مقتضیات شرایط عینی جامعه و بی پاسخی این چپ به آن است. چپ موجود با تاریخی خونین، با جسارت‌های تحسین‌انگیز فعالانش در یکی از سیاه‌ترین دوره‌های خفقان و سرکوب در ایران، در مقابل چالش جدیدی قرار گرفت. هم چنان که حضور گسترده‌ی مردم در مبارزات مقطع انقلاب ۵۷ زمینه‌های عملی نفی گفتمان موتور کوچک و موتور بزرگ را فراهم کرد، تحولات دهه‌ی اخیر نیز شرایطی را پدید آورد که دیگر نه با شفافیت نظری و «رادیکالیسم» ضد رژیم و نه با آرمان دولت سایه یا کسب قدرت سیاسی به نام طبقه‌ی کارگر نمی‌شد حریفش شد. با پایان جهان دو قطبی، دوره‌ی سوسیالیسم‌های بورژوازی که سوسیالیسم را پرچم استقلال خواهی، توسعه‌ی صنعتی و مبارزه‌ی ضد امپریالیستی خود قرار داده بودند، سر آمده بود. وضعیت سوسیالیسم بلوک شرق و موقعیت طبقه‌ی کارگر آن به روشنی نشان داده بود که طبقه‌ی کارگر در مبارزه‌ی خود علیه نظام سرمایه، راهی جز زیر سؤال بردن بنیادهای این نظام و اتکا به قدرت خود در نفی مناسبات سلطه‌گرانه و استثمار کاپیتالیستی ندارد. با این حال، بخشی از چپ موجود با حس احتمال تغییرات سیاسی، کفش و کلاه

کرده و صندلی‌های صدارت و وزارت را بین خود تقسیم کردند؛ بخشی به سکولار بودن خود مغرور شد؛ و بخش دیگری محض محروم نشدن از سهمی در سیاست، به صرافت تدارک یک چرخش به راست عظیم افتاد. و این همه در حالی که طبقه‌ی کارگر زیر فشار عدم دریافت دست مزد به سه گنج فقر رانده شده بود و حفظ شغل بر کسب درآمد برای ادامه‌ی زندگی‌اش ارجحیت یافته بود. اما همین نیروی سه گنج رانده شده را دیگر هیچ نیروی سیاسی‌ای که می‌خواست به آینده مربوط باشد، نمی‌توانست نادیده بگیرد.

کرده و صندلی‌های صدارت و وزارت را بین خود تقسیم کردند؛ بخشی به سکولار بودن خود مغرور شد؛ و بخش دیگری محض محروم نشدن از سهمی در سیاست، به صرافت تدارک یک چرخش به راست عظیم افتاد. و این همه در حالی که طبقه‌ی کارگر زیر فشار عدم دریافت دست مزد به سه گنج فقر رانده شده بود و حفظ شغل بر کسب درآمد برای ادامه‌ی زندگی‌اش ارجحیت یافته بود. اما همین نیروی سه گنج رانده شده را دیگر هیچ نیروی سیاسی‌ای که می‌خواست به آینده مربوط باشد، نمی‌توانست نادیده بگیرد.

سازمان یابی کارگری: میدان چالش گفتمان غالب چپ

چپ انقلاب ۵۷ با مهم‌ترین وجه مشخصه‌اش،

یعنی هویت نظری، سال‌هاست که دیگر با معضل مربوط شدن به جامعه‌ی موضوع کارش دست به گریبان است. انشعاب‌های متعدد عمدتاً بر سر مسایل تشکیلاتی و زیست سازمانی، و هم چنین گسترش حرکت‌های آلترناتیو (انجمن‌ها، کانون‌ها، فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی، کارزارهای تک موضوعی و...) قدرت سازمانی این چپ را نیز به چالش جدی کشیده است. از این رو، تبدیل شدن مساله‌ی سازمان یابی کارگری به میدانی برای این چپ جهت بازیابی یک هویت نوین قابل فهم است. عوارض شکست سوسیالیسم در مقیاس جهانی و تأثیرات وطنی آن، سه دهه سرکوب گسترده، تبعید و دوری از جامعه‌ی موضوع کار، همگی عواملی بودند که نیاز به



حضور مستقیم در چنین فعالیتی را توضیح می‌دادند. اما حتا این تلاش‌ها هم به نوبه‌ی خود تبدیل شدند به عرصه‌ی دیگری برای به آزمون کشیدن خصایص اصلی این چپ از جمله رویکرد ایدئولوژیک و نخه‌گرایی که در تناقض آشکار است با ملزومات یک حرکت توده‌ای. در این راستا، بخشی از چپ بنا به روال روتین - هم چون سابق - به دفاع از «مطالبات» کارگری، پخش خبر و آکسیون حمایتی پرداخت. برای بخشی دیگر، اهمیت مساله بسیار بیش از این بود. فرجه‌ای پدید آمده بود برای فایق آمدن بر کم و کاستی‌های سازمانی که پاسخی برایش موجود نبود. (۵)

رو کردن به سازمان یابی کارگری طبعاً از مواضع مختلفی صورت می‌گرفت. هم به دلایل جهانی (منظور تحولات بعد از

دهه‌ی هشتاد میلادی در جهان سرمایه) و هم به دلایل ایرانی، تحرک اجتماعی طبقه‌ی کارگر اگر می‌خواست بر روند تحولات موثر افتد، به ناگزیر می‌بایست حصار فعالیت‌های معطوف به نمونه سازی‌های فابریکی و محفلی را پشت سر گذارد. هم چنین در دهه‌های اخیر این نیز کمابیش معلوم شده بود که تحولی که بتواند طبقه‌ی کارگر را از نکبت وجود جامعه‌ی سرمایه داری خلاص کند، نه کار ناجیان کوچک و بزرگ است و نه کار رمل و اسطربلاب‌های ایدئولوژیک. اگر رهایی کارگران امر خود آنان است، پس راهی جز به میدان آمدن توده‌ی این طبقه نیست. و این در عمل متناظر است با تمرکز بر فعالیت جنبشی و قرار گرفتن یک جنبش عظیم در مقابل جنبش طبقه‌ی سرمایه دار ایران. چنین

نقطه‌ی عزیمتی نمی‌توانست انطباق داشته باشد با نیازها و ظرفیت چپ موجود برای غلبه بر معضل هویت یابی در شرایطی نوین. چپ که در حیطه نظر هم نتوانسته بود از جناح چپ بورژوازی فاصله بگیرد و مشخصه‌اش اساساً نخه‌گرایی بود، فاقد ملزومات انطباق با شرایط جدید بود. به همین دلیل، سازمان یابی کارگری تبدیل شد به عرصه‌ی جدال‌هایی که گاه به سختی می‌شد ربط آن را با موضوع مشخص

تشکل کارگری توضیح داد. خصلت نمای تلاش‌های این دوره‌ی چپ موجود را می‌توان چنین بر شمرد:

بحث گرایش‌ها

یکی از مسایلی که در رابطه با تشکل‌های کارگری در سال‌های اخیر مورد بحث و مجادله بود، بحث گرایش‌هاست. این مباحث در مجموع نشان داد که تبیین غالب در این زمینه در بهترین حالت رویکردی ایدئولوژیک نسبت به جایگاه تفکر و اندیشه و ایده‌ها در برخورد به حرکت‌های اجتماعی است. و این تبیین آن چنان غالب است که عملاً موضوع اصلی مبارزه و اهمیت سر و سامان یافتن صفوف طبقه‌ی کارگر، در چم و خم معضلات فکری‌اش مجاله می‌شود. مبنای تشخیص گرایش، نه

موقعیت عینی مبارزه‌ی طبقاتی و شرایط سیاسی، بلکه قبولی در آزمون «خودی» بودن است. آشکارترین ایراد این رویکرد البته ایدئولوژیک بودن آن است (و آن هم از نوعی که به سختی حتی با موازین متعارف برخورد ایدئولوژیک سختی دارد). اما اشکال مهم‌تر این رویکرد، درک به شدت غیر اجتماعی آن است. راست و چپ خواندن این و آن پیش از آن که ناظر بر یک تمایز طبقاتی، برنامه‌ای و هویتی باشد، تبدیل شد به ابزاری برای از میدان به در کردن مخالفین سیاسی با تعاریف من‌درآوردی و یک بار مصرف (۶) از گرایش.

به طور کنکرت می‌شود از نمونه‌ی برخورد به کمیته‌ی پیگیری و کمیته‌ی هماهنگی گفت. در زمینه‌ی تعریف و تبیین گرایش‌ها در جریان شکل‌گیری این کمیته‌ها تا به امروز، سنگینی بحث‌ها بر مفاهیم کم‌عمقی متمرکز شد که به سختی بتوان در آن‌ها مولفه‌ای پیش‌برنده از زاویه‌ی نیازهای مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر یافت. در کشوری با جمعیت هفتاد میلیون و طبقه‌ی کارگری چندین میلیونی، به هیچ وجه غیر منطقی نیست که تصور کنیم چندین و چند کمیته تشکیل شود، تا به امر سازمان‌یابی این توده‌ی عظیم بپردازد. اگر پروسه‌ی سازمان‌یابی هم خود پروسه‌ی آگاه شدن به نیروی اجتماعی طبقه‌ی کارگر است، آن وقت پذیرش تنوعات در آن یک شرط ارتقای آگاهی طبقاتی و سیاسی و واقف شدن به نیروی اجتماعی خود است. اما آن چه که در لوای بحث گرایش‌ها رنگ برجسته‌ای بر فعالیت‌های حول و حوش این سازمان‌یابی زد، دو چیز بود: نیاز بخشی از سازمان‌های چپ برای سر و سامان دادن به معضلات هویتی خویش در یک دوره‌ی جدید و هم چنین منازعاتی که به سابقه‌ی سیاسی گذشته‌ی فعالان کارگری مربوط می‌شد. گرایش‌ها تراشیده شدند، یکی منتسب شد به راست و دیگری به چپ، بدون این که بشود نشان داد که اختلاف پلاتفرمی و برنامه‌ای‌شان در چیست.

تا جایی که مربوط به دو کمیته‌ی پیگیری و هماهنگی بعد از بحران اساسنامه‌ایش می‌شود، هنوز معلوم نیست که واقعا اختلاف این دو بر سر چه بود؟ بحث‌های کشف در مورد کار علنی و مخفی این دوره را به هیچ وجه نمی‌توان به حساب پیش‌رفت‌های سبک کاری گذاشت، بلکه فقط کسب

رخصتی بود برای این که به اسم فعالین «مخفی» بشود ابراز وجود کرد و علاوه بر دنیای اینترنت، در دنیای «مخفی» هم اجتماعی شد! اهمیت تلفیق کار مخفی و علنی را هیچ کس بهتر از آن کسی که زیر تیغ سرکوب و زندان است و پایش هم روی زمین است، تشخیص نمی‌دهد. نقش مباحث این دوره نه افزایش دانش موجود در این زمینه، بلکه حلقه‌ی دیگری از حل و فصل معضلات یک تاریخ بود که اگر هم تا امروز بی‌ربطی‌اش به سازمان‌یابی کارگری در این دوره معلوم نشده باشد، در آینده حتما خواهد شد. همین‌ها را در مورد مباحث دیگر هم می‌شود گفت. با صد حلقه‌ی واسط هم نمی‌توان بحث‌هایی مثل با اجازه و بی‌اجازه، دادگاه و بی‌دادگاه، و یا بحث بر سر اختناق نظامی و سیاسی (اشاره به صحبت رضا مقدم در تلویزیون کومه‌له)، و پرت کردن اتهام سکتاریست و فرقه‌گرا از همه سو به همه کس، را به حساب درافزوده‌هایی به مباحث جنبش کارگری در دوره‌ی حاضر گذاشت. آن چه که روشن است کمیته‌های موجود تبدیل شدند به صحنه‌ی بازتری برای ادامه‌ی مجادلات حزبی و سازمانی در پروسه‌ی بازتعریف موقعیت جدید خود، و احتمالاً غلبه بر کاستی‌های ناشی از انشعابات متعددشان. لذا وقتی این چپ آشفته از تحولات عمومی‌تر جهان و جامعه‌ی موضوع کارش، بخشی از سر ضد رژیمی غش می‌کند، بخشی در وسوسه‌ی ثوری و نظر به سفسطه‌گویی می‌افتد، و بخشی با گذشته‌ی میلیتانت خود نمی‌داند چه کند، و مهم‌تر از همه این که در همین اغتشاش همگی با قدرت تمام برای «کسب قدرت سیاسی» آماده می‌شوند؛ آن وقت می‌توان فهمید که چه بر سر بحث گرایش‌ها می‌افتد. چند گرایش تشخیص داده می‌شود و چه جدالی سازمان داده می‌شود برای «غلبه» (۷) بر گرایش دیگر! در این جنگ همه علیه هم، هم یکی از فرصت‌های موجود از دست رفت و هم «راست» در قامت واقعی، زمینی و ملموس‌اش از زیر ضرب خارج شد. امروز بعد از بحران اساس نامه‌ای کمیته‌ی هماهنگی و درست شدن کمیته‌ی هماهنگی برای کمک به ایجاد شکل مستقل کارگری (کمیته‌ی هماهنگی ۲) روشن شده است که بسیاری از مباحث مورد مجادله به هیچ روی بیان‌گر دو رویکرد سیاسی و طبقاتی متفاوت

نبود. قطع نامه‌ها و مباحث این کمیته جدید تفاوت جدی‌ای با آن چه که تا به حال از جانب فعالان کمیته‌ی پیگیری مطرح شده، ندارد و همه‌ی این‌ها نشان می‌دهد که این مجادلات مبانی محکمی نداشت. (۸)

سیاست یا ممتوای سیاسی حرکت

در گفتمان غالب بر فضای چپ ایران، سیاست، گرایش، و تحزب در یک ارتباط منسجم درونی با هم قرار دارند. در این رویکرد، گرایش محمل پیش‌برد یک سیاست معین است. پس باید دید محتوای سیاسی مباحث جاری چه بود؟ امروز به نحو پوشیده‌ای در مقابل سیاست‌های اقتصادی دولت و مشخصا خصوصی سازی‌ها، بیکارسازی‌ها، گسترش فقر و فلاکت میلیونی، مولفه‌هایی از یک سیاست آلترناتیو موجود است که به جز حزب توده و اکثریت و حواشی شرمنده‌ی آن کسی آشکارا حرفش را نمی‌زند. بحث بر سر این که علت پایین بودن دست‌مزدها مربوط است به پایین بودن بهره‌وری سرمایه در ایران، یا این که فقر نمی‌گذارد کارگران متشکل شوند، چه از جانب بخشی از کارگران گفته شود و چه از جانب بخشی از چپ موجود که کعبه‌ی آملش ارتقای بورژوازی صنعتی است؛ ربطی به منفعت دراز مدت طبقه‌ی کارگر ندارد. جنبش کارگری ایران در سی سال پیش تجربه‌ی شوراهای کارگری و کنترل کارگری را از سر گذراند. امروز پس از سی سال علی‌رغم تجارب خود جنبش کارگری و علی‌رغم مباحث نظری گسترده در درون همین چپ، نفس این که مبارزات کارگران باید ضد سرمایه‌داری باشد، مورد سؤال قرار گرفته است. آیا چیزی بهتر از این می‌توانست اولاً محتوای تلاش‌های نظری همین چپ را نشان دهد و ثانياً پوچ بودن بحث گرایش‌ها را؟ شاید لازم به تذکر نباشد که نفس ضد سرمایه‌داری خواندن یک حرکت هنوز به معنای درکی ریشه‌ای از مبارزه علیه کاپیتالیسم به معنای مارکسیستی آن نیست. همه‌ی احزاب سوسیال‌دمکرات هم علی‌رغم تلاش‌های گسترده‌ی‌شان برای انطباق‌یابی بیشتر با رویکرد بازار آزاد و دستاوردهای آن، هنوز خود را ضد کاپیتالیست می‌دانند. با این تفصیل، زیر سؤال رفتن رویکرد ضد سرمایه‌داری را «راست» خواندن، به طور قطع یک امتیاز بزرگ است!

و جدلی هم لازم باشد، برای اثبات همین است. رهایی کارگران امر خود کارگران است و این گویاترین و روشن‌ترین خط سیاسی است در شرایط حاضر.

توضیحات:

۱- کمیته‌ی پیگیری برای ایجاد تشکل‌های کارگری (از این به بعد کمیته‌ی پیگیری) و کمیته‌ی هماهنگی برای ایجاد تشکل‌های کارگری (از این به بعد کمیته‌ی هماهنگی). انتخاب این دو کمیته در بحث حاضر، از این روست که در واقع همین دو کمیته محور بحث‌هایی شدند که در این نوشته به آن‌ها پرداخته می‌شود، بدون این که منظور این باشد که حرکات دیگر مبری از این معضلات بودند. حرکات‌های جزئی‌تری هم پیرامون این دو کمیته شکل گرفت که چون متأثر از مختصات همین دو کمیته اصلی‌اند، لزومی به بحث مشخص در مورد آن‌ها نیست. علاوه بر این تحرکات، تلاش کارگران شرکت واحد برای متشکل شدن بود که بیش از موارد دیگر موفق به بسیج کارگران شد، هر چند وجوه دیگری از گفتمان غالب بر چپ موجود را لاقبل در پاره‌ای اظهار نظرهای رسمی نمایندگانش به نمایش گذاشت؛

۲- یکی از دلایل ضرورت بحث در مورد لزوم پیوند با کارگران و بردن آگاهی به درون طبقه‌ی کارگر در مقاطع مختلف در چپ موجود قطعاً همین فاکتور تاریخی در مورد شکل‌گیری سوسیالیسم ایران است. نیاز به شکل‌دادن به یک گرایش متناظر با سازمان یا حزب ایجاد شده و هم چنین ضرورت

جنبش و توده‌ها لازم می‌شوند. نفوذ واقعی لیبرالیسم ایران را در همین جا باید دید. گفتمان غالب بر چپ ترک برداشته است. یکی از اجزای این گفتمان رابطه‌ی پیوسته و ناگزیر حزب‌سازی‌های مرسوم و کسب قدرت سیاسی بوده است. مطلوبیت این پدیده برای طبقه‌ی متوسطی که خاستگاه اصلی این چپ بود، زیر سؤال رفته است. با این‌که آزادی‌های دموکراتیک (حق آزادی بیان و حق تشکل) هنوز برسمیت شناخته نشده‌اند، اما گسترش اخلاق، ایدئولوژی و ساختارهای جامعه‌ی مدرن کاپیتالیستی در دوره‌ی اخیر مبنای رویگردانی این پایه‌ی اجتماعی شده است و در نتیجه، منشاء ضرباتی آهسته ولی پیوسته به هسته‌ی اصلی این گفتمان. این ریشه‌ی اغتشاش و گیج‌سری موجود است.

از طرف دیگر، بارقه‌هایی از شکل‌گیری یک گفتمان جدید در چپ ایران دیده می‌شود. در مباحث سال‌های اخیر به طور قطع مولفه‌هایی از این گفتمان در مباحث و پراتیک فعالان سوسیالیست موجود بود. حرکت از جنبش اجتماعی طبقه‌ی کارگر و پشت سر گذاشتن رویکرد ایتالیستی، کلید اصلی‌ای است که ورق را به نفع مبارزه‌ی کوتاه مدت و درازمدت این طبقه بر می‌گرداند. تکلیف جدال‌های آتی نه با حضور نمایندگان منتخب و غیرمنتخب و چهره‌سازی‌های موجه و غیرموجه، بلکه با حضور توده‌ی وسیع کارگر و زحمت‌کش تعیین می‌شود. شکل‌دادن به گفتمانی جدید و پیش‌برنده در سوسیالیسم ایران، در گرو به میدان آمدن نیروی عظیمی است که حضورش به مثابه تکانی تاریخی در جامعه است. اگر بحث

چپ موجود، در یک مقیاس کلی، بیش‌ترین نیروی خود را در دهه‌های اخیر از طبقه‌ی متوسط می‌گرفته است. امروز همین طبقه‌ی متوسط (هم بخش سکولارش و هم بخش مذهبی‌اش) تماماً در فضای به وجود آمده از اصلاحات و پروتستانیسم الکن اسلامی، ارزش‌ها و ایده‌های لیبرالیسم ایران را پراتیک می‌کند. چپ موجود با ظرفیت‌های امروزش اگر می‌خواهد کماکان عنصر فعالی در عرصه‌ی سیاست به معنای جدال برای کسب قدرت سیاسی باشد، باید به نماینده‌ی سیاسی این طبقه تبدیل شود. در این صورت، تنها حلقه‌ای که می‌تواند این چپ را به توده‌ی کارگر و زحمت‌کش یعنی بخش اصلی شهروندان جامعه وصل کند، مطالبات رفاهی و بیمه‌های اجتماعی‌ای است که انتظار می‌رود حزب برخاسته از سنت سوسیال دموکراسی به آن متعهد باشد. این که چنین سناریویی چقدر شانس بُرد دارد، البته خود موضوع بحث دیگری است. مساله‌ی مهم‌تر این است که میان این افق و افق مبارزه برای جامعه‌ای فارغ از استثمار کاپیتالیستی، تفاوت از زمین است تا آسمان!

عدم موفقیت لیبرالیسم ایران در صحنه‌ی سیاسی و روی کردنش به جنبش‌های اجتماعی موجود، زمینه‌ساز تقویت نیرویی در حوزه‌ی سیاست شده است که هم در این عرصه صاحب سنت است، هم در درون حکومت و ساختارهای آن مستقیماً دخالتی نداشته، هم مورد الطاف بورژوازی صنعتی ایران است و هم زیر لوای مبارزه علیه آمریکا توانسته است سلطه‌ی سیاسی خود را بر بخش‌های چندانی کوچک از چپ اعمال کند. آشکار شدن نشانه‌هایی از سیاست این نیروها، نشانه‌ی فضای باز سیاسی در جمهوری اسلامی نیست، بلکه بیان‌گر ظرفیتی است که بخشی از چپ موجود در تلاش برای کسب هویت در دوره‌ای جدید (و از جمله با تداوم اختناق!) از خود نشان می‌دهد. فراخوان فراکسیون کمونیستی اکثریت به چپ برای تشکیل یک جبهه‌ی متحد را آیا نباید نشانه‌ی این دانست که در میان بخش سابقا میلیتانت چپ، رقیبی برای خود یافته‌اند؟ و آیا این همه دلالت بر این نمی‌کند که گفتمان غالب بر چپ موجود، به چیزی فراتر از گشت و گذار در کریدورهای بورژوازی صنعتی نیاز ندارد؟ (۹) فراموش نکنیم که حتا در این رویکرد به سیاست هم،



پیوند خوردن با طبقه‌ی کارگر که موضوع بحث‌های زیادی در جنبش چپ بوده‌اند، بیان‌گر همین معضل تاریخی هستند؛

۳- این سنت مبارزاتی متأثر از روندهای مشابه بین‌المللی در دهه‌ی پنجاه و شصت میلادی بود و به همین دلیل فراتر از ایدئولوژی و سیاست، شکلی از مبارزه‌ی سیاسی را در این دوره نمایندگی می‌کرد. مشخصاً در ایران این مشی مبارزاتی به شکل سازمان یافته‌اش توسط چریک‌های فدایی خلق و مجاهدین خلق نمایندگی می‌شد، اما به طور قطع فراتر از تعلق سازمانی رویکرد و روش غالب در فرهنگ مبارزه‌ی سیاسی در یک دوره‌ی طولانی بود؛

۴- در سنت خط‌سه که بستر اصلی سیاسی کاری بود، کومه‌له تنها نیرویی بود که برخوردار از پایگاه توده‌ای قابل توجهی بود. جنبش گسترده‌ی اعتراضی در کردستان، پایه‌ی این محبوبیت بود و تضعیف همین جنبش اعتراضی (به معنای قدیمش)، پایه‌ی انشقاقات و تضعیف کومه‌له و حزب کمونیست ایران شده است؛

۵- گرچه شرکت و دخالت در مساله‌ی سازمان‌یابی کارگری تقریباً میدان فعالیت همه‌ی چپ بود، اما به طور مشخص سازمان‌ها و احزابی که در نتیجه‌ی انشعابات و معضلات دوره‌ی گذشته به طور محسوس‌تری ضعیف شده بودند و یا بار تاریخ گذشته امکان بازتعریف هویتی جدید را به آن‌ها نمی‌داد، به نحو آشکارتری این عرصه را عرصه‌ی نجات یافتند. مشخصاً حزب کمونیست ایران - کومه‌له و اتحاد سوسیالیستی کارگری جزو این دسته هستند. در مورد حزب کمونیست ایران گفتنی است که تضعیف پایه‌های عینی جنبشی که کومه‌له به آن متکی بود، بالاخره این حزب را به عرصه‌ی بازتعریف هویت خود از طریق دخالت در فعالیت‌های سراسری سازمان‌گرانه‌ی کارگری در دوره‌ی اخیر کشاند. حزب کمونیست ایران - کومه‌له برای سر و سامان دادن به امور حزبی خود، موثرترین عامل در هموار کردن راه تخریب‌هایی در امور کمیته‌های موجود شد که اتحاد سوسیالیستی کارگری منشاء آن بود و این همه، با سوء استفاده از اعتبار و احترام قدیم کومه‌له، بازتاب اجتماعی این مساله برای کومه‌له چه خواهد شد، هنوز هم مهم است. اما کل مواقع باعث شده که برخی کادرهای این حزب (مثل صلاح مازوجی و

لنا که ظاهراً خیلی هم «قدیمی» کار است) با چنان شوق کودکانه‌ای شیفته‌ی ادبیات و بازی با کلمات اتحاد سوسیالیستی کارگری بشوند، که آدم گاه متعجب می‌شود که مگر این‌ها تا به حال «مارکسیست» نبودند؟ مگر این‌ها تا به حال مشغول امر کارگر و «سازمان‌یابی کارگری» نبودند؟ مگر این‌ها تا به حال نمی‌دانستند «استراتژی» یعنی چه؟! بگذریم...

۶- رضا مقدم در مصاحبه با تلویزیون کومه‌له در انتقاد به کمیته‌ی هماهنگی پیش از بحران ضد سرمایه داری‌اش: «این‌ها (ناصر پایدار و...) قبلاً در جنبش کارگری نبوده‌اند». منطق این حرف بسیار عجیب است، اما شاید کسی که مخالفین سیاسی‌اش را شورای نگهبان می‌نامد، در پروسه‌ای که «بر ما معلوم نیست»، اجازه یافته در مقام مجمع تشخیص مصلحت، تشخیص دهد از چه زمانی و چطور، نقطه نظری می‌تواند یک گرایش به حساب بیاید؛

۷- بسیار متداول است که گفته می‌شود باید بر گرایش... غلبه کرد و یا «راه پیشروی جنبش کارگری از غلبه بر گرایش...» می‌گذرد. مبارزه‌ی سیاسی با ایده‌ها، یک امر دائمی است. اما فقط یک نیروی غیر اجتماعی می‌تواند راه میان‌بر در پیش برد این مبارزه را «غلبه» بر یکی از این گرایش‌ها بداند. واقعا معنای عملی این غلبه چیست؟ حذف؟! این تعریف از گرایش‌ها و جایگاه آن دقیقاً متناظر است با همان درک رایج در میان چپ از «کسب قدرت سیاسی»، اما این بار میدان عملش خود طبقه‌ی کارگر است. تمایل به کسب قدرت سیاسی به عنوان یکی از خواست‌های هویتی چپ موجود، به خودی خود هیچ ایرادی ندارد. در دنیا بوده‌اند احزاب چپ پوپولیست و رادیکالی که قدرت سیاسی را گرفتند و حتا موفق به رفم‌هایی برای طبقه‌ی کارگر شدند (نمونه‌ی ونزوئلا). واقعی بودن این احزاب ایجاب می‌کند که به هر حال آن‌ها را جدی گرفت و مواضع‌شان و تاثیرشان را بر زندگی واقعی در جامعه سنجد. اما تعمیم چنین نقطه‌عزیمتی در هر شرایطی و از جانب هر نیرویی بی توجه به میزان نفوذ اجتماعی آن، و بدتر از آن در هر زمینه‌ی دیگر فقط یک کاریکاتور سازی بسیار نابجاست؛

۸- برای نمونه نگاه کنید به متن سخن رانی دوست گرامی محمدحسین در مجمع عمومی کمیته‌ی هماهنگی بعد از «حل»

بحران. ایشان هنوز جوهر جدا شدن اساس نامه‌ای از کمیته‌ی هماهنگی اولیه، خشک نشده برای کمیته‌ی پیگیری خط و نشان می‌کشد که سکتاریست هستند و تعداد اعضای اتحادیه‌ی‌شان کم است و... رویکرد جنبشی ندارند. بعد از مجادلات آتشفشانی درون کمیته‌ی هماهنگی انتظار این بود که این دوستان بیش‌تر تفاوت‌های بسیار «برجسته»‌ی‌شان را با باقی نشان می‌دادند، نه این که در اولین قدم با انگشت کشیدن به سوی کمیته‌ی بغل دستی بگویند باقی چه هستند! حقیقتاً گاهی زبان از توضیح و تفسیر وقایعی که از روز روشن ترند، قاصر می‌ماند. اگر دوست گرامی محمدحسین یک بار دیگر نوشته‌ی خود را بخواند و به ایراداتی که به کمیته‌ی هماهنگی می‌گرفتند رجوع کند، و در عین حال منصف باشد، به طور قطع متوجه خواهد شد که حلقه‌ی مهمی در این سیر استدلال مفقود است. این حلقه‌ی مفقوده را تنها در صورتی می‌شود یافت که انسان حاضر باشد منفعت لحظه را فراموش کند؛

۹- نگاه کنید به نوشته‌های ایرج آذرین، چه آن‌ها که با نام خود ایشان است و چه آن‌ها که به نام فعالین مخفی و مجازی امضا می‌شوند، به کرات و به کرات این عبارت تکرار می‌شود که چپ را باید زد تا راست سوء استفاده نکند! هر کس مجاز است برای تحقق آرزوهایش هر چه می‌تواند و می‌خواهد بکند، اما باید راه درست تحقق این آرزوها را انتخاب کرد، وگرنه اگر به او بگویند میدان عمل مناسبی انتخاب کند، نباید آزرده شود!

می ۲۰۰۸

